

بررسی فقهی شرط معلوم بودن مبیع در قانون ایران

حسنا کریمی

چکیده

قانون مدنی ایران بر ضرورت وجود مورد معامله اشاره کرده و بند (۳) ماده ۱۹۰ لزوم وجود موضوع معینی که مورد معامله باشد را بیان کرده است. تعیین مورد معامله نه تنها به حکم قانون یکی از شرایط اساسی صحت آن است بلکه به حکم عقل نیز بدون تعیین مورد قراردادی تشکیل نمی گردد و الزام متعهد به اجرای امر مجهول محال است، بنابراین در لزوم تعیین مورد معامله تردیدی وجود ندارد ولی کیفیت تعیین در جایی که مورد معامله عین معین است با موردی که کلی است تفاوت دارد. عین عبارت از مالی است که وجود مادی و محسوس دارد و به طور جداگانه ایی معامله می گردد نه به عنوان ثمره تدریجی از عین دیگر. بنابراین در موردی که مبیع عین معین یا در حکم آن است باید هنگام عقد موجود باشد. زیرا فقط مال موجود می تواند مورد تملیک قرار گیرد به همین جهت در این گونه موارد هر گاه عین در زمان انتقال موجود نباشد به موجب ماده مذکور (ماده ۳۶۱ ق.م) عقد باطل است. در فقه امامیه و مذاهب اهل سنت از دیدگاه بسیاری از فقیهان یکی از شرایط معقود علیه را موجود بودن آن حین عقد دانسته اند و معتقدند: در صورتی که مبیع یا مال موهوب و مرهون حین عقد وجود نداشته باشد عقد مربوطه باطل است. در حقوق ما نیز بسیاری از استادان حقوق مدنی یکی از شرایط عمومی قراردادهای راجع به عین معین یا در حکم آن را وجود مال موضوع عقد در هنگام انعقاد قرارداد برشمرده اند. حتی گفته شده: مورد رهن باید حین عقد موجود باشد و رهن مال غیر موجود صحیح نیست. البته وجود پاره

ای از مصادیق معامله نسبت به مال معدوم و آینده در حقوق اسلام و ایران ضرورت وجود مورد معامله حین عقد را به عنوان شرط اساسی قراردادها با تردید جدی روبه رو می سازد.

واژگان کلیدی: مبیع، عین معین، عین کلی، شرط موجود بودن مبیع، بایع، مشتری، عقد

بخش اول: کلیات

اهل لغت در این که مفهوم بیع، «مبادله دو مال بر اساس تراضی» است اختلاف اساسی ندارند؛ در عین حال ارائه تعریفی جامع و مانع از بیع، به علت تعبیر گوناگون موجود در کتب لغت، فقیهان را بر آن داشته تا در تعریف و اوصاف عقد بیع، مباحثات دقیقی مطرح کنند (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۷۹؛ طباطبائی یزدی، حاشیه المکاسب، ۱۳۸۷، ص ۵۳-۵۷؛ ابن قدامه، ج ۳، ص ۵۶۰-۵۶۱؛ و ابن عابدین، ج ۴، ص ۵۰۲؛ جزیزی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۴۷ به بعد). در حالی که فقهای عامه بیع را به «مبادله دو مال به نحو تملیک و تملک یا بر وجه مخصوص» (ابن قدامه، ج ۳، ص ۵۶۰؛ جزیزی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۵۲) یا «مبادله دو شیء مورد رغبت» و نظایر آن تعریف می کنند (کاسانی، ۱۳۵۳، ج ۵، ص ۱۳۳) فقهای امامیه، با وسواس بسیار، سعی کرده اند تا تعریفی جامع و مانع عرضه کنند. شیخ انصاری، انصاری از نام آورترین این فقیهان، تعریف بیع را به «انتقال عین به عوض معلوم بر وجه تراضی»، که بعضی از فقها (رجوع کنید به طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۷۶؛ شهید ثانی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۲۱-۲۲۲)، مطرح کرده اند، به این دلیل که اطلاق مسبب بر سبب تسامحی آشکار است، مردود شمرده است (انصاری، ۱۳۵۱، ص ۷۹-۸۰)؛ او همچنین از تعریف بیع به «ایجاب و قبولی که مفید نقل ملک به عوض معلوم است» بدین علت که بیع از مقوله معنی است انتقاد کرده و نیز تعریف بیع به «نقل عین به صیغه مخصوص» را، از آن رو که «نقل» مترادف بیع نیست بلکه از لوازم آن است، مقبول ندانسته و برای رفع ایراد، «انشاء تملیک عین در برابر مال» را پیشنهاد کرده است. وی ایراداتی را که ممکن است بر مانعیت تعریف (شمول آن بر بیع معاطات، صلح عین، هبه معوضه، قرض) به نظر برسد، طرح کرده و آنها را مردود شمرده

است. صرف نظر از ارزش علمی دفت‌های مذکور، این اندیشه که لفظ بیع حقیقت شرعی و متشرعین ندارد و لاجرم بر مفهوم عرفی خود باقی است و به مجرد «صدق عرفی بیع»، ادله صحت و لزوم بیع شامل آن خواهد شد (همان، ص ۷۹؛ طباطبایی یزدی، حاشیه المکاسب، ۱۳۸۷، ج ۱ ص ۵۸)، علاوه بر آنکه پایانی بر مناقشات اصطلاحی است، گامی اساسی در همگامی حقوق و اجتماع است، بویژه در مواردی که صورتهای نوین بیع، از لحاظ شمول حکم صحت و لزوم عقد بیع بر آنها، مورد تردید واقع شده است، مانند بیع ساختمان قبل از بنا یا سفارش ساخت و خرید هواپیما و کشتی. قانون مدنی ایران (ماده ۳۳۸)، با تعریف بیع به «تملیک عین به عوض معلوم» آشکارا از تعریف فقها پیروی کرده است. قانون مدنی سایر کشورهای اسلامی، مانند سوریه، عراق، لیبی، لبنان و قانون مدنی سابق مصر نیز کم و بیش از همین تعریف متأثرند. در این میان، قانون مدنی جدید مصر با تصویب ماده ۴۱۸، از تعریف متداول بیع دوری بسته و آن را «عقد عهده که موضوع آن ممکن است حقوق یا اشیاء مادی در برابر ثمن نقد باشد» تعریف کرده و با تحولات اقتصادی و نیازهای اجتماعی همسویی نشان داده است (سنه‌وری، ج ۴، ص ۱۹-۲۰). فقهای معاصر امامی نیز مبانی این نظریه را بیان کرده اند (توحیدی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰ به بعد) اگر چه این مباحث نظری در فتوای آنها کاملاً بروز نکرده است.

بخش دوم: اوصاف عقد بیع

از تعریف بیع، اوصافی مانند تملیکی بودن، معاوضی بودن و عین بودن مبیع به دست می‌آید. لزوم عقد بیع نیز، از ادله به دست آمده و به عنوان اصلی مستقل به نام اصل لزوم مطرح شده است، به عنوان یکی از اوصاف عقد بیع، مورد بحث قرار می‌گیرد.

بند اول: تملیکی بودن بیع

منظور از تملیکی بودن به عقد بیع این است که انتقال اعتباری (حقوقی) مبیع به خریدار در مقابل انتقال ثمن به فروشنده، به نفس ایجاب و قبول، تحقق می‌یابد و هیچ امر دیگری نظیر تسلیم مبیع به خریدار منوط نیست؛ مگر اینکه به موجب دلیل خاص، عنصری (مثلاً تسلیم کالا در بیع سلم) «جزء ناقل» قرار داده شده باشد. تملیکی بودن عقد بیع که در حقوق اسلام آمده و در قانون مدنی هم به صورت امری بدیهی پذیرفته شده است، در اروپا امری است نو که هنوز هم پاره‌ای از کشورها آن را قبول نکرده اند (کاتوزیان ۱۳۷۴، ص ۲۱۹-۳۰). این وصف، در مواردی که مبیع «کلی در ذمه» یا «کلی در معین» (قانون مدنی، مواد ۳۵۰، ۴۰۲) باشد، با این اشکال روبروست که در موارد مذکور صرفاً این تعهد برای فروشنده به وجود می‌آید که فرد مبیع را تعیین و به خریدار تسلیم کند، ولی هنگام عقد، عین معینی به خریدار تملیک نمی‌شود. برای رهایی از این اشکال، برخی گفته اند: کلی، بنا به حکم عرف، مالی است فی حد نفسه موجود که می‌تواند در معاوضه عوض قرار گیرد (طباطبایی یزدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۱۷). گروهی در چنین مواردی «قابلیت و استعداد» را موضوع تملیک می‌دانند و برخی دیگر، تملیک را «حکمی یا فرضی» دانسته اند. شاید بتوان گفت، عقد بیع در همه موارد سبب تملیک است؛ عقد، اقتضای تملیک را به وجود می‌آورد و شرط آن، که تعیین مصداق است، بعداً حاصل می‌شود و تحقق شرط به سبب اضافی یا مکمل نیاز ندارد. در واقع، عقد تملیکی با این تحلیل چهره خاصی از عقد «عهدی» است که با تعیین مصداق کلی توسط متعهد، تملیک محقق می‌شود؛ و چون در هر حال، عقد بیع است که در تملیک موثر است، بیع کلی را می‌توان «تملیکی» نامید (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۳۵-۳۶). این تحلیل، اگرچه مصادیق مختلف بیع را، بویژه در مواردی که مبیع در آینده و بتدریج به وجود می‌آید، در بر می‌گیرد، در عین حال به نظر می‌رسد که موجب تداخل بین تملیکی و عهدی و از بین رفتن مرز آن دو می‌شود و مآلاً وصف تملیکی بودن بیع منحصر به بیع عین معین می‌گردد. برخی از محققان معتقدند: ملکیتی که متعاقدين در عقد بیع انتقال می‌دهند، امری «اعتباری» است که، همچون ذوات و اعراض، به وجود موضوع در خارج نیاز ندارد و «مبادله» ای که مقوم مفهوم بیع است بین «دو اعتبار مالی» که هر یک برای دیگری در نظر می‌گیرد، انجام می‌شود. مال کلی به جهت کسب مصادیق، مالی است که عقلاً آن را موضوع اعتبار قرار می‌دهند، و

این مبادله مالی، که نسبت فروشنده و خریدار را به مبیع و ثمن جابه‌جا می‌کن، نباید با انتقال مکانی اشیاء اشتباه شود. انتقال مکانی، که امری است حقیقی، به موضوع خاص و مشخص نیاز دارد؛ برخلاف انتقال ملکیت، که امری است اعتباری، بیع سبب جابه‌جایی اعتباری است نه حقیقی (توحیدی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۶-۲۳) در این صورت، بیع کلی را می‌توان تملیکی دانست.

بند دوم: معاوضی بودن بیع

تعریف بیع، با وجود اختلافات ناچیزی که درباره آن وجود دارد، معاوضی بودن بیع را افاده می‌کند؛ یعنی در آن، عین مال با مال دیگر (اصطلاحاً: عوض)، که معمولاً پول است، مبادله می‌شود. این وصف، بیع را از عقود رایگانی ممتاز می‌سازد. «عوض» ممکن است برخی «حقوق مالی قابل انتقال» و حتی «عمل انسان»، بنا بر طبق صدق عرفی مال بر این دو، باشد (نجفی، ۱۷۰، ج ۲۲، ص ۲۰۹؛ انصاری، ۱۳۷۵، ص ۷۹). در هر حال، وجود عوض مقتضای ذات بیع است. بنابراین، اگر تملیک مال در برابر عوض نباشد، عنوان بیع بر آن صادق نخواهد بود. چنانچه در بیع انتقال مال به رایگان شرط شود، این شرط باطل و مبطل عقد خواهد بود، مگر اینکه از مجموع شرط و عقد فهمیده شود که آنان قرارداد دیگری در نظر داشته‌اند. در این صورت، صرف کاربرد «عنوان بیع» در صیغه با توجه به «قاعده ی تیبت عقد از قصد» و عموماً ادله صحت عقد تجارت، موجب عدم نفوذ این قرارداد نخواهد بود، لیکن باید توجه داشت که اراده قرارداد دیگر، خلاف ظاهر صیغه و نیازمند قرینه است (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۲۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۸۷، ح ۱، ص ۱۳-۱۴). معاوضی بودن بیع، آثار مهمی دارد از جمله: الف) اگر تملیک یکی از عوضین به علتی باطل باشد، تعهد به عوض آن خود به خود از بین می‌رود. ب) خریدار یا فروشنده می‌تواند اجرای تعهد خود را به اجرای تعهد دیگری موکول سازد (حق حبس: قانون مدنی، ماده ۳۷۷؛ ابن عابدین، ج ۴، ص ۵۶۱، کاسانی، ۱۳۵۳، ج ۵، ص ۲۴۹). ج) اگر مبیع پیش از تسلیم به خریدار تلف شود، بیع منحل می‌شود و خریدار تعهدی به پرداخت ثمن ندارد (قانون مدنی، ماده ۳۸۷). د) در مواردی که بین ثمن و مبیع عدم تعادل فاحش باشد، شخص مغبون می‌تواند معامله را فسخ کند.

بند سوم: عین بودن مبیع

عین، مالی است که وجود مادی و محسوس دارد و به طور مستقل موضوع داد و ستد قرار می گیرد. این وصف، عقد بیع را از تملیک منافع، که موضوع «اجاره» است، ممتاز می سازد و فقها به همین منظور آن را از اوصاف بیع دانسته اند (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۷۹؛ حسینی عاملی، ج ۴، ص ۱۴۷؛ توحیدی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰). قانون مدنی نیز (ماده ۳۳۸) به پیروی از فقه، بیع را به تملیک عین اختصاص داده است. این قید، علاوه بر خروج تملیک منفعت، نقل و انتقال «حقوق»ی مانند حق خیار، حق تحجیر، حق اختراع و آفرینش های فکری و نیز اموال «غیر مادی محسوس» نظیر نیروی برق و سرقفلی را، که امروزه متداول است، از تعریف بیع خارج می کند. البته با وجود عمومات ادله صحت تجارت (توحیدی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۹). که معاملات را به طور کلی نافذ اعلام می کند، در درستی این گونه قراردادها نمی توان تردید کرد. در عین حال، از آنجا که بیع، با شرایط و آثاری که تفصیلاً در فقه و قوانین ذکر شده، نظامی خاص به روابط حقوقی جامعه می بخشد، «توسعه مدلول بیع» و شمول آن نسبت به مواردی نظیر قراردادهای مذکور، ضروری به نظر می رسد. تاثیرپذیری قانون گذار ایران از این عرف مستقر و اطلاق فروش (بیع) بر «انتقال سهم»، امری دور از ذهن نیست (رجوع کنید به لایحه قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۲۴ اسفند ۱۳۴۷، مواد ۳۴-۳۶ و قانون تجارت مواد ۷۸-۷۹)

بند چهارم: لزوم عقد بیع

اصل در بیع لزوم است؛ یعنی طرفین جز به موجب شرط یا تراضی یا اختیارات منصوص، حق بر هم زدن عقد را ندارند (علامه حلی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۸۰؛ نجفی، ۱۳۹۱، ج ۲۳، ص ۴؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۶۰). با اینکه استواری و نظم در تجارت با عدم لزوم بیع سازگار نیست، تا زمانی که طرفین در مجلس عقد حضور دارند، عقد لزوم نمی یابد و طرفین حق دارند که معامله را فسخ کنند. این حق فسخ را خیار مجلس نامند. در بیع حیوان نیز، که مبیع معمولاً در معرض عضو و عوارضی است و کمتر امکان آگاهی از آن عیوب و عوارض در هنگام عقد وجود دارد، تا سه روز از زمان عقد برای مشتری حق فسخ قرار داده شده است و

به این حق، خیار حیوان گویند. در این که این خیار به مشتری اختصاص دارد یا در صورتی که ثمن معامله، حیوان باشد بایع نیز حق فسخ معامله را دارد بین فقها اختلاف است. نظر مشهور فقهای امامیه اختصاص خیار حیوان به مشتری است (نجفی، ۱۳۹۱، ج ۲۳، ص ۲۴؛ انصاری، ۱۳۷۵، ص ۲۲۴-۲۲۵). رفع ابهام از اقسام مبیع به طریق ذیل به عمل می آید:

الف) اگر مبیع عین خارجی و یا در حکم آن باشد باید اوصافی که مشخص کننده ارزش آن نزد طرفین است معلوم شود. بنابراین اگر مبیع از اموال باشد که با دانستن اوصاف کیفی از آن رفع ابهام می شود، دیدن و مشاهده ی آن کفایت می کند مانند ساختمان و حتی می توان به وسیله گفتن اوصاف نیز از آن رفع ابهام نمود و دیگر نیاز به مشاهده آن نخواهد بود. به همین علت است که قانون مدنی مقرر می دارد که شخص کور می تواند شخصا به طریقی غیر از معاینه و یا به وسیله شخص دیگر هر چند آن شخص طرف معامله باشد که جهل را برطرف کند، خرید و فروش کند. با توجه به اینکه، در هنگام معامله مبیع باید معلوم و معین باشد و مبهم و مردد نباشد حال این سوال به ذهن خطور می کند که اگر مبیع هنگام عقد معین نباشد ولی قابلیت تعیین در آینده را داشته باشد آیا چنین عقدی صحیح است؟ مانند فروش اسب برنده در مسابقه فردا. در حقوق فرانسه چنین قراردادی را صحیح می دانند. ولی پذیرش چنین عقدی در حقوق ایران با توجه به ماده ۳۴۲ که استنباط می شود که در هنگام انعقاد عقد مبیع باید معلوم و معین باشد و به جهت مردد بودن مبیع بین چند چیز، عین مبیع مجهول و بدین وسیله معامله غرری می شود دشوار است. به نظر میرسد برای نفوذ چنین عقدی بیان کرد که «رویه قضایی می تواند آن را به این اعتبار که وصف چابک ترین اسب بر سایر اوصاف چیره است و آنها را در حکم چند چیز مثلی قرار می دهد نافذ شناسد.»^۱ هرگاه اشیا یی که یکی از آنها مورد بیع قرار گرفته و از حیث ارزش و اوصاف یکسان باشد مانند یکی از بخاریهای ارج موجود در فروشگاه معین که در این مورد نمی توان بیع را به دلیل معین نبودن فرد مبیع، باطل دانست چون مبیع به منزله کلی در معین است و نباید در نفوذ چنین عقدی

^۱ همو، حقوق مدنی، دوره عقود معین، جلد اول، شرکت انتشار سهامی، چاپ ششم، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱، به نقل از مازو،

دروس حقوق مدنی، ج ۳، ش ۸۴۵

^۲ همو، عمومی قراردادهای، جلد دوم، تهران، شرکت انتشار به همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۴، صص ۱۸۶ و ۱۸۷

تردید کرد.^۱ همچنین اگر فروشنده‌ای پیشنهاد فروش یکی از دو چیز را که ارزش برابر ندارند بدهد و بهای هر یک را معین بسازد و به مشتری اختیار دهد که هر کدام را که بخواهد انتخاب کند، تردید در درستی بیع روا نیست. زیرا در واقع ایجاب فروشنده ترکیبی از دو پیشنهاد گوناگون است و خریدار هر کدام را که انتخاب کند، موضوع عقد بیع همان است و عقد در زمان قبول واقع می‌شود و چون در این لحظه مبیع معین است عقد نسبت به آن منعقد خواهد شد.^۲ و ممکن است به جای بیان اوصاف کیفی، مقداری از آن جنس را به عنوان نمونه ارائه دهند مثلاً اگر شخصی چند میز را که در یک انبار است بخرد که در حال حاضر به دلیل بسته بودن در انبار قادر به مشاهده همه نیست، مالک می‌تواند به جای آنکه اوصاف آن را ذکر کند، یکی از میزها را بع آن خریدار نشان بدهد و بگوید میزهای موجود در انبار مانند این است و شخص مزبور از روی نمونه میزها را خریداری می‌کند ولی در این نوع از عین، چنانچه مبیع برخلاف اوصاف مذکور با نمونه باشد مشتری خیار فسخ خواهد داشت. و اگر از اموالی باشد که اطلاع از آن تنها به وسیله دانستن اوصاف کمی باشد باید اوصاف کمی آن را بیا کنیم مانند گندم که دانستن اوصاف کیفی نمی‌تواند مقدار ارزش آن را معلوم کند. بلکه باید اوصاف کمی آن را بیان کنیم. بنابراین در صورتیکه عین معین و یا در حکم معین باشد، ممکن است از طریق توصیف و مشاهده جنس، مقدار و کیفیت مشخص شود.

ب) اگر مبیع کلی باشد باید تمام اوصافی که در ارزش آن تاثیر دارد اعم از اوصاف کمی و کیفی نزد طرفین مشخص باشد. این اوصاف عبارتند از مقدار، جنس و وصف مثلاً اگر کسی می‌خواهد چیزی را بخرد مانند مانند برنج باید بداند چه جنس (برنج) دارای وصف (طارم) و مقدار (۱۰۰ کیلو) مورد مطالعه است. اگر این اوصاف مبهم بماند در صورت بروز اختلاف دادرس نمی‌داند که فروشنده را له چه چیزی محکوم کند. این اوصاف باید در ضمن عقد معلوم شود و باید در خصوص آن اوصاف توافق صورت گیرد و عقد بر مبنای آن منعقد

^۱ همو، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، انتشارات میزان، چاپ هفدهم، بهار ۱۳۸۷، ذیل ماده ۳۴۲، ص ۲۹۵

^۲ همو، عقود معین، جلد اول، ص ۱۱۲

شود. نکته‌ای که باید به آند توجه شود این است که اگر فروشنده میباید کلی، در انتخاب مصداق میباید به دلیل تفاوت در مصداق‌های خارجی آن با مشتری دچار اختلاف نظر شود. فروشنده ملزم نیست که از فرد اعلای ایفاء کند بلکه باید میباید را تسلیم کند که عرفاً معبوب نباشد. ممکن است برای معلوم شدن میباید، مقداری از آن به عنوان نمونه، ارائه داده شود. در این صورت رفع ابهام به عمل آمده و عقد صحیح است و اگر مورد میباید مخالف با نمونه باشد، در کلی فی الذمخ موجب خیار فسخ نخواهد شد. بلکه بایع ملزم می‌شود که میباید را مطابق نمونه تسلیم مشتری کند. مگر اینکه الزام او ممکن نباشد و به وسیله دیگری نیز نتوان میباید را تهیه کرد. تفاوت رفع ابهام در میباید معین و کلی این است که در اولی علم طرفین کافی است. در حالی که «توافق طرفین» در مورد وصف و جنس و مقدار در دومی ضروری است.

بخش سوم: بررسی و شناخت اوصاف میباید در قانون

برای آنکه عقد بیع به صورت صحیح منعقد گردد میباید باید دارای اوصافی باشد. در این گفتار به بررسی این شرایط و اوصاف می‌پردازیم.

بند اول: مالیت داشته و متضمن منفعت عقلایی باشد.

ابتدا برای روشن شدن موضوع مال را تعریف می‌کنیم. مال چیزی است که دارای ارزش اقتصادی باشد. ارزش اقتصادی داشتن مال نسبی است یعنی ممکن است؛ یک شی نسبت به یک شخص مالیت داشته باشد و نسبت به شخص دیگر مالیت نداشته باشد. یا یک مال در یک زمان و مکان مالیت داشته باشد و نسبت به شخص دیگر مالیت نداشته باشد. یا یک مال در یک زمان و مکان مالیت داشته باشد و در مکان و زمان دیگر مالیت نداشته باشد. مانند هوا که در عمق آب و یا در خارج از جو ارزش اقتصادی دارد ولی در حالت معمول از چنین ارزشی برخوردار نیست. دیوان کشور نیز در رای شماره ۵۸۹۲-۱۳۳۸/۱۱/۱۰ هیات عمومی، نسبی بودن مفهوم مالیت را پذیرفته است زیرا استدلال می‌کند: «... چون شرکت نسبت به

موضوعی تشکیل شده که نزد شرکا مالیت داشته و انعقاد چنین شرکیتی خارج از حدود قانون نبوده... لذا استدلال دادگاه صحیح نیست...»^۱ که در این رای دیوان کشور مالیت داشتن موضوع عقد را بین شرکا کافی دانسته است که موید نسبی بودن مفهوم مالیت می باشد. در عقود معاوضی مانند بیع، مورد معامله باید مالیت داشته و دارای ارزش اقتصادی باشد. البته مالیت داشتن معیار شخصی دارد. یعنی نسبت به شخصی مالیت دارد و نسبت به دیگران مالیت ندارد. بنابراین خرید و فروش چیزی که عرف ارزش داد و ستد برای آن قائل نیست ولی در نظر متباینین ارزش مالی و معنوی دارد و فروش آن معقول است صحیح می باشد. مثل یادگارهای خانوادگی. اطلاق مال به مبیع وقتی صحیح است که منفعت عقلایی داشته باشد. منفعت عقلایی داشتن یک معیار عرفی است یعنی عرف باید برای آن مبیع منفعت و ارزش قائل باشد. بنابراین فروش یک جبه گندم، چون عرف آن را مال نمی شناسد صحیح نیست، هرچند ملک است و تصرف در آن جایز نیست. پس می توان گفت که مالیت داشتن جنبه شخصی دارد و منفعت عقلایی جنبه عرفی دارد.

بند دوم: خرید و فروش مبیع قانوناً ممنوع نباشد.

فقهائ اموالی را قابل نقل و انتقال می دانند که شارع مقدس آن را مال بدانند. بنابراین شراب، خوک مال محسوب نمی شوند و قابل نقل و انتقال نیستند. همچنین مشترکات عمومی نظیر جاده ها و راه ها، که به عموم تعلق دارد و نمی تواند به ملکیت اشخاص در آید. منظور از قانونا چیزهایی است که در قوانین مملکتی خرید و فروش آن ممنوع نباشد. حفظ منافع عموم ایجاب می کند دولت برای مختل نسدن نظم جامعه، خرید و فروش برخی کالاها را منع کند مانند فروش مواد مخدر یا اموالی که در انحصار دولت است که در حکم چیزی است که مالیت ندارد. و نیز مشاغل عمومی مانند کارمندی دولت یا در حکم مشاغل عمومی مانند وکالت دادگستری و اموال در انحصار دولت نمی تواند مورد معامله قرار بگیرد. ضمانت اجرای چنین معاملاتی بطلان آنهاست. همچنین افراد هم می توانند در قراردادهای خود با

^۱ کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، دوره مقدماتی عقود معین، جلد اول، کتابخانه گنج دانش، چاپ نهم، ۱۳۸۲، ص ۴۳

شرط عدم انتقال، خرید و فروش بعضی از اموال را ممنوع اعلام کنند اما تخلف از آن شرط باعث بطلان بیع نمی شود بلکه مشروط له می تواند با مراجعه به دادگاه فسخ یا بطلان بیع را بخواهد. از جمله اموالی که قانون مدنی خرید و فروش آن را ممنوع کرده است وقف می باشد که جز در موارد خاص قابلیت فروش ندارد.^۱ در مورد فروش اعضای بدن می توان گفت اگر قطع عضو موجب نقص عضو نشود مانند یک کلیه جایز است. اما اگر ضرری برای بدن و خود عضو داشته باشد جایز نیست. معامله تولیدات بدن که منفعت عقلایی دارد مانع خون صحیح است. اما در مورد اینکه اعضای بدن مرده را می توان فروخت یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد. ولی می توان گفت در صورتی که موجب نجات جان انسان زنده شود به حکم ثانوی صحیح است.^۲

بند سوم: مبیع معلوم و معین باشد.

یعنی مبهم و مردد نباشد. منظور از معین بودن مبیع این است که مبیع یکی از دو یا چند چیز معلوم نباشد. یعنی مبیعی که مورد بیع قرار می گیرد باید دارای یک مصداق باشد و مشخص باشد کدام مبیع مورد نظر طرفین است. در فقه معامله ای که در آن مبیع مبهم یا مردد باشد باطل است. به عنوان مثال، مشهور است که حیوان فراری را نمی توان فروخت، هرچند که احتمال یافتن آن وجود داشته باشد.^۳ که قانون مدنی نیز از این قاعده پیروی کرده است. اگر مبیع مردد باشد مانند فروش یخچال و فرش به مبلغ ۵۰ هزار تومان، بیع باطل است و به این معامله اصطلاحاً معامله غرری گفته می شود. چون جهل در آن وجود دارد و منظور از معلوم بود این است که اگر مبیع، کلی فی الذمه باشد آن معامله زمانی صحیح است که اوصاف کلی یعنی مقدار، جنس و وصف حتماً در معامله ذکر شود. منظور از جنس، ماهیت و ذاتی است که مورد معامله از آن به وجود آمده و منظور از صفت چیزی است که در انگیزه طرفین تاثیر دارد و اگر مصادیق مبیع کلی از حیث ارزش متفاوت باشد، فروشنده باید فردی را را

^۱ ماده ۳۴۹ قانون مدنی

^۲ مسجد سرایی، حمید؛ زراعت، عباس، متون فقه (۱)، انتشارات خط سوم، ۱۳۸۹، ص ۳۲

^۳ انصاری، مرتضی بن محمد امین، المکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ ه. ق، ۲۰۰۰ م، ۱۳۷۸ ش.

تسلیم کند که عرفاً معیوب نباشد. و اگر موضوع معین باشد، معامله زمانی صحیح است که آن عین بین طرفین معلوم باشد و نیازی به ذکر اوصاف آن در عقد بیع نیست.

بند چهارم: با یع قدرت بر تسلیم مبیع داشته باشد.

منظور از قدرت بر تسلیم این است که هر یک از طرفین به آنچه تعهد کرده اند در موعد مقرر به دیگری تسلیم نماید. قدرت بر تسلیم به این معناست که ناقل مال یا حق یا تعهد، توانایی تسلیم مورد قرارداد را به منتقل الیه یا متعهد له داشته باشد. و یکی از شرایط مورد معامله می باشد که در واقع آن را از شرایط قانونی قرارداد می دانند. بنابراین امکان تسلیم و اقباض مورد معامله می باشد. این قاعده در «بیع»، در «اجاره»، و در «وکالت» بیان شده است. و اگر یکی از طرفین تردید یا ظن نسبت به قدرت بر تسلیم داشته باشد آن بیع باطل است. «قدرت بر تسلیم از شرایط مال است نه شرایط مربوط به تعهد» به این معناست که مال باید دارای وصف قابلیت تسلیم باشد. در نتیجه اگر فروشنده قادر نباشد مبیع را به خریدار تسلیم کند ولی خریدار قادر به قبض آن باشد معامله صحیح است. زیرا شرط صحت بیع که استیلای مشتری بر مبیع است در اینجا حاصل شده است و به این وسیله از بطلان بیع جلوگیری می شود. به عبارتی قدرت بر تسلیم مورد معامله، موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد. هدف منتقل الیه، از معامله رسیدن به مال در واقعیت است نه در عالم اعتبار. برای اینکه او به مال دست یابد ناقل مال، باید آن را به او تسلیم نماید و برای اینکه ناقل، مال را به منتقل الیه تسلیم نماید باید توانایی تسلیم مال را داشته باشد. شخصی که بدون آگاهی از مقدور التسليم نبودن مورد معامله، اقدام به انعقاد قرارداد می نماید خود را وارد معامله ای نموده که علاوه بر غرری بودن آن، در حکم معامله ی فاقد موضوع می باشد که از اسباب انحلال معامله است. قدرت بر تسلیم باید نسبت به تمام مبیع وجود داشته باشد یعنی اگر قسمتی از مبیع قابل تسلیم باشد بیع به همان نسبت صحیح است ولی برای آنکه از تجزیه مبیع زبانی به خریدار وارد نشود، می تواند از خيار تبعض صقفه استفاده کند و عقد را فسخ کند. آگاهی در عقد برای تسلیم مورد معامله موعدی تعیین می شود. سوالی که مطرح می شود این است که در

چنین حالتی توانایی تسلیم باید در چه زمانی وجود داشته باشد؟ زمان تشکیل عقد، یا زمان اجرای آن و یا به طور مستمر در تمام مدت بین تشکیل تا اجرای عقد؟ قدرت بر تسلیم مورد معامله در زمان اجرای عقد نیاز است نه زمان پیش از آن. واقعیت این است که ما قدرت بر تسلیم را ضروری می‌دانیم تا اینکه مال در زمان معین در اختیار خریدار قرار گیرد. وجود توانایی برای تسلیم در آن زمان مقرر شرط است نه در زمان تشکیل عقد. یکی از اساتید حقوق در این زمینه گفته‌اند: «قدرت بر تسلیم در معاوضات شرط است. اگرچه ظاهر عبارت فقها این است که قدرت بر تسلیم باید در حال عقد موجود باشد و لکن کافی بودن حصول آن بعد از عقد در صورتی که موجب غرور و جهالت نباشد مانعی نخواهد داشت.» از آنجایی که یکی از شرایط صحت بیع، مالک بودن طرفین معامله یا کسب اجازه از مالک می‌باشد در عقود که به صورت فضولی انجام می‌گیرد، توانایی قدرت بر تسلیم در زمان اجازه‌ی مالک، که عقد در آن زمان تشکیل می‌گردد معتبر است. اگر شرط قدرت بر تسلیم در زمانی که باید تسلیم صورت بگیرد، وجود نداشته باشد عقد در چه وضعیتی قرار می‌گیرد؟ این ناتوانی می‌تواند به صورت موقت باشد یا به صورت دایمی.

بخش چهارم: بررسی و شناخت شرایط معلوم شدن مبیع در فقه و قانون مدنی

بند اول: معلوم یا معین بودن مبیع

می‌دانیم که هر چیزی که مورد معامله قرار می‌گیرد باید ویژگی‌هایی داشته باشد مثلاً مقدورالتسلیم، دارای منفعت عقلایی، دارای مالیت و ... باشد، حال پرسش این است که لزوم مبهم نبودن مورد معامله که بنابر ماده ۲۱۶ قانون مدنی از شرایط صحت هر معامله ای است به معلوم بودن مبیع ارتباط دارد یا به معین بودن آن؟ از یک طرف ماده ۲۱۶ و قسمت اول ماده ۳۴۲ قانون مدنی بر این امر دلالت دارد که مبهم نبودن مورد معامله با لزوم معلوم بودن مورد آن ارتباط دارد، چنانچه قسمت اول ماده ۲۴۲ مقرر می‌دارد «مقدار و جنس و وصف

باید معلوم باشد» یا در ماده ۲۱۶ با عبارت «علم اجمالی» معاملاتی که در آن ها علم تفصیلی به مورد معامله لازم نیست، صحیح دانسته می شود. لذا شاید بتوان گفت، واژه «علم» نشانگر این است که مبهم نبودن مورد معامله - که قبل از ذکر استثنا بیان شده - با لزوم معلوم بودن مورد معامله مرتبط است. از طرف دیگر قسمت اخیر ماده ۲۴۲ قانون مدنی ممکن است منجر به این اشتباه شود که همانند استفاده از واژه «معین» را در مقابل مبهم بکار برد و نیز واژه عین معین که بیشتر باد معین بودن سازگار است تا معلوم بودن. با این حال باید گفت که به کار بردن واژه معین به جای معلوم، مستلزم این است که واژه «معلوم» نیز به جای «معین» به کار می رود. بنابراین وقتی گفته می شود، مبیع نباید مردد نباشد باید بتوان واژه معلوم را در مقابل مردد به کار برد که مسلماً این نظر نمی تواند صحیح باشد. به دلایل زیر باید گفت که در قانون مدنی معلوم بودن و مبهم نبودن با عنوان یکی از شرایط مورد معامله در کنار هم قرار گرفته اند و بین معلوم بودن و معین بودن تفاوت هایی به شرح زیر وجود دارد:

۱. در بند ۳ از ماده ۱۹۰ قانون مدنی «موضوع معینی که مورد معامله باشد» از شرایط اساسی صحت معامله محسوب شده که منظور از آن این است که مبیع باید مردد بین دو یا چند چیز نباشد و این در حالی است که مبهم نبودن مورد معامله به طور مطلق از شرایط اساسی صحت تمام معاملات نیست. زیرا همانطور که در قسمت اخیر ماده ۲۱۶ قانون مدنی اشاره شده، ممکن است در معامله ای، مورد معامله معلوم نباشد و در عین حال معامله صحیح تلقی شود، چنانچه ماده ۵۶۳ قانون مدنی مقرر می دارد که: «در جعاله گذشته از عدم لزوم تعیین عامل، ممکن است عمل هم مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد». که در این جا واژه «مردد» با توجه به کلمه «نامعلوم» به امکان مبهم بودن مورد معامله در عقد جعاله اشاره دارد.

۲. از نظر علم لغت نیز معلوم در مقابل مجهول و معین در مقابل نامعین یا مردد قرار می گیرد.

۳. فقها نیز در تشریح «معلوم بودن» که از شرایط مورد معامله برای صحت عقد است آن را به معلوم مقدار، جنس و وصف می دانند.^۱ بنابراین منظور از معلوم بودن مورد معامله، عدم

^۱ . شیخ محمد حسن نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، الجزء الثانی و العشرون، الطبعة السابعة، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۴۰۰ هجری قمری، ص ۴۰۵ و نیز نگاه کنید به: العاملی، زید بن علی (شهید ثانی)، مسالک الافهام إلى

ابهام در خصوص جنس، وصف مقدار آن است؛ در حالی که معین بودن به این است که مردد بین دو چند چیز نباشد.^۱

بند دوم: عناصر لازم برای معلوم شدن عین

مستنبط از ماده ۳۴۲ و ۳۵۲ قانون مدنی، عینی که مورد معاملع قرار می گیرد باید از سه نظر معلوم باشد: مقدار، جنس و وصف.

الف: جنس

آنچه که ابتدائاً از ذکر واژه جنس به ذهن متبادر می شود این است که جنس، ماده اصلی تشکیل دهنده کالا است. این نظر در اکثر موارد می تواند صحیح باشد. مثلاً وقتی مقداری گندم، پارچه، خانه و ... مورد معامله قرار می گیرد، جنس همان وجود مادی و خارجی شیء است، ولی امروزه با توجه به پیشرفت های علمی و گسترش فن آوری باید گفت که مفهوم واژه جنس در بسیاری از موارد به طور کامل متحول شده است: به طور مثال وقتی یک عدد سی دی با محتوی لغت نامه آریانپور مورد معامله قرار می گیرد هیچ کس به سی دی به عنوان جنس مورد معامله نگاه نمی کند، زیرا قطعاً معامله واقعه، با مدار قرار گرفتن محتوی و مضمون آن صورت گرفته است و درواقع جنس کلای مورد معامله لغت نامه موجود در لوح فشرده است و نه ساختار مادی لوح مزبور. در این مورد و مثال های بی شماری که در عصر حاضر می تواند مصداق این بحث باشد، جنس مادی و منطقی مورد معامله در مرکز توجه طرفین معامله قرار ندارد. بلکه آنچه به موجب عرف محتوی و مضمون است، اهمیت دارد و این

تنقیح شریع الاسلام، الجزء الثالث، چاپ دوم، نشر مؤسسه المعرف الاسلامیه، قم ۱۳۸۰ هجری شمسی / ۱۴۲۲ هجری قمری. در ص ۱۷۵ منبع اخیر آمده است: «.. أن يكون المبيع معلوماً فلا يجوز بيع ما يكال أو يوزن أو بعد جزافاً ولو كان مشاهداً كالصبره ولا بمكيال المجهول..».

^۱ . مهدی شهیدی، تشکیل قراردادهای و تعهدات، جلد اول، چاپ اول، نشر حقوقدان، تهران ۱۳۷۷، ش ۲۵۹، ص ۳۲۶- ناصر کاتوزیان، دوره عقود معین، جلد اول، چاپ چهارم، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، تهران ۱۳۷۱، ش ۷۶، ص ۱۱۹.

غیر از اوصاف جنس است که برخی از حقوقدانان قابلیت جایگزینی آن را به جای جنس امکان پذیر دانسته‌اند. زیرا وصف همان‌طور که مشخص است و بعداً نیز توضیح داده می‌شود چیزی متفرع بر جنس است و نمی‌توان از نظر ارزش مبادلاتی بر آن برتری یابد. لذا این امر منطقی است که مثلاً وقتی یک دستگاه هارد کامپیوتر با قدرت حافظه ۸۰ گیگ، مورد معامله قرار می‌گیرد هیچ کس جنس را به عناصر شیمیایی تشکیل دهنده دستگاه مزبور نسبت نمی‌دهد، بلکه قدرت حافظه را به عنوان جنس و مثلاً کارخانه سازنده یا قابلیت پاکسازی و ذخیره دوباره را به عنوان وصف کالا مزبور در نظر می‌گیرد. نهایتاً نباید ماهیت یک شیء را که در اصطلاح منطقی از جنس و فصل تشکیل شده است را در حقوق قراردادهای اجرا نمود، زیرا عالم اعتباری قراردادهای به لغات آنچنان امکان تفسیر می‌دهد که ممکن است اصطلاحات منطقی گنجایش آن را نداشته باشد.

ب: وصف

به خصوصیات یک جنس که متمایزکننده آن جنس از جنس‌های دیگر باشد، یا آن را در ردیفی متمایز از جنس‌های دیگر قرار دهد- اعم از این که این تمایز، ترفیع یا تقلیل ارزش مالی آن جنس باشد- اوصاف گفته می‌شود لذا اوصاف ویژگی‌های غیر ذاتی شیء هستند که فقدان آنها موجدی از بین رفتن آن عین نشده بلکه فقط در ارزش آن مؤثر است؛ به طور مثال در اتومبیلی به رنگ سفید، سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ساعت، مجهز به کولر، دنده اتوماتیک، دارای سیستم قفل مرکزی و... فقدان هیچ یک از صفات مذکور موجب ناموجود بودن اتومبیل در عالم خارج نمی‌شود بلکه فقط در میزان قیمت و رغبت به عین مزبور مؤثر هستند. در خصوص صفات عین مورد معامله نیز باید بین اوصاف اساسی و غیراساسی تمایز قایل شد. اوصافی که در قصد مشترک از انگیزه‌های اصلی تراضی است. باید از اوصاف غیراساسی متمایز گردد. به عبارت دیگر اوصافی که در قلمرو قصد طرفین قرار می‌گیرد و

۱. کاتوزیان، همان منبع، ش ۸۰، ص ۱۱۵.

طرفین علاوه بر جنس، وصف و مقدار، در موقع قصد قرارداد و سنجش روانی، آنها را نیز مورد ارزیابی قرار می‌دهد، اوصاف اساسی است که فقدان آن موجب بطلان بیع خواهد بود.^۱ به طور مثال اگر یک اتومبیل سواری که با نفت گاز کار می‌کند بدون ذکر وصف فروخته شود، معامله باطل است. ولی فقدان اوصاف غیرمهم در قرارداد مانع از اعتبار آن نیست و این نوع از اوصاف تا زمانی که در قرارداد شرط نشده‌اند، حقی را برای آن کسی که آن وصف را نداشته ایجاد نمی‌کند. چنانچه ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی در باب نکاح که قابل تسری به سایر عقود است مقرر می‌دارد: «هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده باشد و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود». بنابراین اگر فرشی که در نظر خریدار بافت اصفهان است مورد معامله قرار گیرد، ولی این وصف در قرارداد ذکر نشود، در صورتی که فقدان آن، پس از عقد ظاهر شود هیچ حقی را برای خریدار ایجا نمی‌کند.

ج: مقدار

یکی دیگر از سه ویژگی عمده‌ای که در عین مورد معامله باید معین گردد، مقدار آن است. بدیهی است که تعیین مقدار تنها در مواردی انجام می‌گیرد که مورد معامله قابل شمارش بوده و از شیوه شمارش برای رفع ابهام آن استفاده شود. بنابراین قابل شمارش بودن برای تعیین مقدار از طریق شمارش کافی نیست و امکان دارد از شیوه دیگری چون وزن کردن برای تعیین مقدار استفاده شود. از آن رو که در مباحث بعدی به مسایل مربوط به تعیین مقدار نیز خواهیم پرداخت. لذا از تفصیل بحث در این فراز خودداری می‌شود.

بند سوم: طرق رفع ابهام از عین مورد معامله

معلوم بودن مورد معامله از طریق رفع ابهام از آن حاصل می‌گردد. رفع ابهام، لازم نیست که دقیقاً و با رعایت تمام جزئیات حاصل شود، بلکه مشخص شدن آن به حدی که عرف می‌پذیرد، کافی است. زیرا علی‌الاصول نمی‌توان عین مورد معامله را به طور جزئی، دقیق و

^۱ . نجفی، همان.

علمی معین کرد؛ چه این کار متضمن صرف طولانی و در اکثر معاملات نیازمند هزینه های زیاد است که متعارف نیست و به معلومیت عرفی اکتفا شده و نسبت به نکات مبهم و غیر ضروری مسامحه صورت می گیرد.

۱. رفع ابهام از عین معین و در حکم معین

در عین معین - همانطور که ذکر شد - طبق ماده ۳۴۲ قانون مدنی معلوم بودن مقدار، جنس و وصف ضروری است. در خصوص جنس چون قبلاً بحث شده مسأله خاصی وجود ندارد، فقط باید مجدداً تذکر داده شود که مقصود از جنس مهم ترین عامل معلوم شدن عین است که طرفین آن را به عنوان مدار علم به مورد معامله، قصد می کند و سایر عناوین رفع ابهام یعنی وصف و مقدار فرع بر آن قرار دارد. بنابراین در اکثر موارد جنس عین مورد معامله از طریق نمونه مشخص شود «ماده ۳۵۴ قانون مدنی» یعنی مثلاً چند دستگاه تلویزیون به عنوان نمونه ارائه شود یا اینکه معامله از طریق توصیف جنس عین صورت گیرد و یا معامله بر مبنای رؤیت سابق صورت گیرد و جنس نیز از این طریق تعیین شده باشد. در دو حالت اخیر «هرگاه چیز معین به عنوان جنس خاص فروخته شود و در واقع از آن جنس نباشد بیع باطل است و نسبت به مابقی مشتری حق فسخ دارد». در خصوص نحوه معلوم کردن مقدار عین معین یا در حکم معین باید گفت، طبق قسمت اخیر ماده ۳۴۲ قانون مدنی «... تعیین مقدار آن [بیع] به وزن یا کیل یا عدد یا زرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است». هرچند که آنچه در ماده گفته شده ظاهراً محصور بودن ابزار تعیین مقدار را نشان می دهد؛ ولی وسیله خاصی برای تعیین مقدار، ملاک میست و هر چیز که عرفاً رفع ابهام از مقدار معامله کند، کفایت می نماید. کیل در ماده به معنی اندازه گرفتن و پیمانه کردن است^۱ و به نظر می رسد ناظر به عین هایی است که از طریق پیمانه فروخته می شوند مثل فروش شیر با پیمانه یا فروش بنزین یا نفت با لیتر. و وزن نیز به معنی سنجش و کشیدن است^۲ و در مورد کالایی بکار می رود که

۱. سید مصطفی طباطبایی، فرهنگ نوین عربی فارسی، تألیف الیاس، چاپ دوم، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴ هجری

شمسی، ص ۶۱۰

۲. همان منبع، ص ۷۹۱.

با ملاک های توزینی که قبلاً تهیه شده، موازنه و اندازگیری می شوند مثل فروش برنج با کیلو یا فروش گندم با تن. فروش عددی مانند فروش چند دستگاه تلویزیون با شمارش. زرع نیز به مساحت اشاره دارد عرفاً هر نوع وسیله اندازه گیری مثل متر، کیلومتر، مایل و ... را شامل می شود. در خصوص تعیین مقدار از طریق مشاهده، نباید چنین تصور شود که وقتی مثلاً ۵ دستگاه مانیتور فروخته می شود تعداد آنها با مشاهده مشخص می گردد. زیرا در این مورد تعیین مقدار با عدد است نه مشاهده، بنابراین مقصود از مشاهده به عنوان یکی از ابزارهای تعیین مقدار موردی است که مشاهده مستقلاً و بدون نیاز به سایر ابزار تعیین مقدار بکار می رود. مثلاً مرسوم است که در مناطق روستایی زمین های زراعی صرفاً با مشاهده ابعاد و ویژگی های آن مورد معامله قرار می گیرند که در این معامله، تعیین مقدار صرفاً با مشاهده است و ایرادی در صحت معامله به نظر نمی رسد، زیرا زمین های مزبور اغلب از نوع دیم و دارای ارزش پولی پایینی بوده و کم و زیاد بودن مساحت تا حد معینی در قیمت آنها تأثیری ندارد. در فقه به لزوم معلوم بودن مقدار عین مورد معامله اشاره شده «بنابراین فروش چیزی که کیل یا وزن یا شمرده می شود بدون تعیین مقدار جایز نیست اگرچه مشاهده باشد، مانند تلی از یک چیز و نیز فروش با وسیله اندازه گیری نامعلوم، مانند سنگی مجهولوزن صحیح نیست». البته ابن جنید فروش مجموعه ای را با مشاهده و بدون به کار بردن سایر ابزارها صحیح دانسته که این نظر ضعیفی است. نمی توان ابزارهای تعیین مقدار را به جای هم به کار برد، مگر این که برای طرفین معامله از آن طریق نیز رفع جهالت شود. «بنابراین اندازه گیری چیزی کشیدنی است با پیمانه یا شمردن و چیزی شمردنی با غیرشمردنی کافی نیست». «فروش جزئی از شیء معلوم المقدار به نحو مشاع صحیح است، اعم از این که اجرای آن مساوی باشد مثل زمین یا اجزای آن متفاوت از هم دیگر باشد مثل اتومبیل. اما فروش

^۱ . نجفی، همان منبع ص ۴۱۷. شهید ثانی، همان منبع ص ۱۷۵ و حلی، جعفرین حسن (محقق حلی) شرایع الاسلام فی مسائل الاحلال و الاحرام، الطبعة المحققة الاولى، مطبعة الآداب فی النجف الأشرف، ۱۳۸۹ هجری قمری، ۱۹۶۹ میلادی، ص ۱۹.

^۲ . شهید الثانی، همان منبع.

^۳ . علی اسلامی، ترجمه تحریر الوسیله، جلد دوم، تألیف امام خمینی (ره)، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی [بینا]، ص ۳۵۸.

مقدار معینی از یک شیء متساوی الاجزا صحیح نیست. البته در صورتی که معلوم نباشد مورد معامله کدام جزء از آن مال می باشد مث فروش نیم متر از یک لباس، که در این صورت علت عدم صحت عقد، مبهم بودن عین مورد معامله می باشد اوصاف عین مورد معامله به یکی از طرق ذیل معلوم می شود: در حالت اول معمولاً از طریق مشاهده صورت می گیرد، مثلاً در خرید گندم توسط یک کشاورز، وی اوصاف گندم را مشاهده می کند و همین مشاهده برای معلوم شدن اوصاف عین کافیت ولی گاهی تعیین اوصاف از سوی خریدار امکان پذیر نیست، زیرا وی اطلاع کافی بر اوصاف ندارد و عین مورد معامله به گونه ای است که با مشاهده عادی رفع ابهام نمی شود. مثلاً در معامله یک اتومبیل، فروشنده از اوصاف مهم مبیع رفع ابهام می کند و همین امر برای معلوم شدن اوصاف عین در معامله بر مال مذکور کافی است، زیرا ضابطه خاصی برای تعیین اوصاف عین مورد معامله مشخص نشده و دلیلی وجود ندارد که به توصیف عین از سوی بایع اکتفا نشود.^۱

طریق سوم اوصاف در جایی است که مشتری به توصیف مبیع از سوی بایع اعتماد نمی کند و یا حتی بایع نیز به اوصاف مبیع اطلاع کامل ندارد. در این صورت باید اوصاف مبیع از طریق رجوع به کارشناس و متخصصین معین می شود. بدیهی است، در حالتی که بایع با مشتری به جزئیات اوصاف عین مورد معامله، اطلاعی ندارند، باید توصیف مبیع از سوی متخصص صورت گیرد و چه بسا که برای معلوم شدن تمام ابعاد عین مذکور نیاز به آزمایش - های مختلف و متخصصین دارای تخصص در زمینه های مختلف - سخت افزار، نرم افزار و ... - وجود داشته باشد که در این صورت راهی جز رجوع به متخصص برای رفع جهالت وجود ندارد. گاهی معامله مبیع بنابر رؤیت سابق یا از طریق توصیف مورد معامله از سوی یکی از طرفین عقد، مثلاً خریدار واقع می شود که در این حالت، اگر مبیع اوصاف مقرر را نداشته باشد مشتری حق فسخ خواهد داشت. مستند این ادعا، ماده ۴۱۰ قانون مدنی است که مشروعیت و صحت معامله با وصف یا معامله با اعتماد به رؤیت سابق دلالت دارد. سرانجام،

^۱ . حاج سید ابوالقاسم موسوی خویی، منهاج الصالحین، جلد دوم، الطبعة الثامنة و العشرون، مطبعة مهر، قم ۱۴۱۰ هجری قمری، مسأله ۸۸، ص ۲۴.

درخصوص طرق رفع ابهام از عین مورد معامله باید گفت که وسیله خاصی برای تعیین جنس، مقدار و وصف عین یا در حکم عین مورد معامله وجود ندارد و حتی توصیف یکی از طرفین معامله که مالک این است، کفایت می‌کند. بنابر ماده ۳۶۱ قانون مدنی، «اگر در بیع عین معین معلوم شود که مبیع وجود نداشته باشد، بیع باطل است». که نشانگر این است که معامله عین معین می‌تواند بدون مشاهده آن و از طریق توصیف انجام گیرد. همچنین بنابر ماده ۳۴۳ قانون مدنی، «اگر مبیع به شرط مقدار معین فروخته شود بیع واقع می‌شود اگرچه مبیع هنوز شمرده نشده یا کیل یا زرع نشده باشد». فروش از روی نمونه نیز طبق ماده ۳۵۴ قانون مدنی جایز است، بدین صورت که معمولاً در عرف تجارت‌های کلان نمونه ای از کالای مورد معامله ارایه می‌شود و همین امر قانوناً برای معلوم شدن عین مورد معامله کفایت می‌کنند بنابر ماده مذکور: «ممکن است بیع از روی نمونه عمل آید در این صورت باید مبیع مطابق نمونه تسلیم شود و الا مشتری خیار فسخ خواهد شد». که به نظر می‌رسد این خیار فسخ در موردی است که مورد معامله عین معین با در حکم عین معین باشد و گرنه معامله راجع به کلی مشمول حکم مذکور نبوده بلکه مشتری می‌تواند الزام فروشنده را به تسلیم مبیع مطابق نمونه بخواهد، ولی حق بر هم زدن عقد را به صرف تخلف او ندارد» (ماده ۴۱۴ قانون مدنی). همانطور که گفته شد معلوم نبودن عین مورد معامله از جمع جهات یا برخی از جهات موجب بطلان عقد خواهد شد و این اختصاص به عقد بیع ندارد، لذا عقد اجاره نیز در صورتی که عین مستأجره مشخص نباشد بی اعتبار خواهد بود و این بطلان در صورت جهل به مال الاجاره نیز وجود خواهد داشت.^۲

۲. شیوه رفع ابهام از کلی

^۱ . ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی، درس هایی از عقود معین، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات گنج دانش، تهران ۱۳۷۸، ش ۵۸، ص ۵۱.

^۲ . سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، الجزء الثانی، الطبعه الرابع، انتشارات اسماعیلیان، قم ۱۳۷۸ هجری شمسی، ۱۴۲۰ هجری قمری. در صفحه ۲۹۸ کتاب مزبور آمده است: «المعلومیه، و هی فی کل شیء به حسبه بحیث لایکون هناک غرر فلو آجره داراً أو حماراً من غیر المشاهده و لا وصف رافع للجهالة بطل و كذلك لو جهل العوض شیئاً مجهولاً».

در فرضی که مبیع کلی است باید تمام اوصاف کمی و کیفی که در ارزش آن تأثیر دارد نزد متعاملین معلوم باشد.^۱ با توجه به اینکه کلبف صادق بر افراد عدیده می‌باشد. بنابراین لزوماً معین بودن آن در نزد طرفین برای تشکیل عقد ضروری نیست و بنابر قسمت اخیر ماده ۳۵۱ ماده قانون مدنی در مورد کلی وقتی معامله صحیح است که «مقدار، جنس و وصف مبیع ذکر شود». به عبارت دیگر تعیین مقدار، جنس و وصف در خصوص کلی نیز به کار می‌رود. فقط چون عین معینی، مدنظر برای معامله نیست از طریق توصیف به موارد مذکور اطلاع حاصل می‌شود. به طور مثال وقتی فروشنده به بایع می‌گوید یک اتومبیل سواری پیکان سفید رنگ مدل ۸۰ با فلان خصوصیات را به شما می‌فروشم. در این صورت چون مبیع معینی مدنظر نیست معامله نسبت به کلی صورت گرفته است. همچنین معامله کلی می‌تواند از روی نمونه نیز صورت گیرد بدین صورت که یک نمونه از مورد معامله کلی به جای ذکر جنس و وصف، ارائه شده و مقدار نیز صریحاً ذکر شود.

۳. نقش عرف در معلوم شدن عین مورد نظر

حقوق علمی اجتماعی اسست و حقوق قراردادها نیز از این اصل مستثنی نیست. در مورد نحوه معلوم شدن مورد معامله نیز قانونگذار مکرراً به معیار قرار دادن عرف اشاره نموده است، به طور مثال در خصوص تعیین مقدار عین مورد معامله، قسمت اخیر ماده ۳۴۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد، «تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا زرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است». یا در خصوص توابع مبیع ماده ۳۵۵۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قراین دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در مبیع و متعلق به مشتری است اگرچه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگرچه متعاملین جاهل بر عرف باشند». و ماده ۳۵۷ نیز به بیان موضوعی که می‌توانست از مفهوم مخالف ماده ۳۵۶ استنباط شود اشاره دارد و آن این که «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده نشود داخل در بیع نمی‌شود مگر آن که صریحاً در عقد ذکر شده باشد». ماده ۳۵۸ قانون مدنی با وجود امر تعیین توابع به عرف، مثال هایی را بر توابع مبیع

^۱ . سید حسن امامی، حقوق مدنی، جلد اول، چاپ هشتم، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۶۸، ص ۴۳۹.

ذکر می کند که به نظر نمی رسد اط نظر تمام عرف ها صحیح نباشد و بهتر بود که قانونگذار به همان، ارجاع به عرف اکتفا می نمود و از ذکر مثال امتناع می کرد. ماده ۳۵۹ نیز بر این امر دلالت دارد که هرگاه در دخول و یا عدم دخول چیزی بر مبیع تردید شود بنابر اصل عدم باید آن را در مبیع داخل ندانست، بنابر ماده مذکور «هرگاه دخول شیئی در مبیع عرفاً مشکوک باشد داخل در بیع نخواهد بود مگر آن که تسریع شده باشد». آنچه از موارد مذکور استنباط می شود، این است که عرف، تقریباً در تمام جنبه های لازم برای معلوم شدن عین مورد معامله نقش دارد. برای نمونه از نظر تعیین معیار و مبنای تشخیص مقدار عین مورد معامله. بنابراین اگر در روستایی تخم مرغ عددی فروخته می شود، خرید مال مزبور با وزن، از اهالی روستا به دلیل این که جهالت ایشان مرتفع نمی شود و غرر باقی است صحیح نمی باشد؛ یا برخی از مناطق کشور زمین یا تعیین دقیق مقدار از طریق وسایل تشخیص مساحت مثل متر، هکتار و... به فروش نمی رسد و از طریق مشاهده، فروش صورت می گیرد و ممکن است که مقدار مبیع از میزانی که طرفین قصد کرده اند تا حدودی کمتر یا بیشتر باشد. به طور مثال وقتی ۴ هکتار زمین در یک روستای دور افتاده معامله شود، این که مبیع ۱/۴ یا ۳/۹ هکتار باشد، عرفاً تأثیری در صحت معامله ندارد و در این خصوص، به حکم عرف مسامحه صورت می گیرد. با این حال اگر مقدار به صورت شرط در عقد درج شده باشد عرف مزبور اجرا نخواهد شد و از این روست که ماده ۳۵۵ قانون مدنی در خصوص فروش چنین اموالی، مقرر می دارد که:

«اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شده باشد و بعد معلوم شود که کمتر از مقدار است مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت و اگر معلوم شود که بیشتر است بایع می تواند آن را فسخ کند مگر این که در هر صورت به محاسبه زیاده و یا نقیصه تراضی نمایند». درخصوص تعیین مقدار و تعیین نوع پولی که باید پرداخت شود نیز، اکثر فقها «با ذکر مطلق کیل و وزن و نوع پول، عرف محایق عقد قرارداد را ملاک قرار داده اند. البته در صورتی که عرف واحدی حاکم باشد و در صورتی که عرفها متعدد باشد آن عرفی که غالباً

از آن استفاده می‌شود مبنا قرار داده می‌شود.^۱ و اضافه نموده‌اند که اگر مرجعی در میان نباشد تا بتوانیم یکی از عرف‌ها را بر دیگری ترجیح بدهیم به علت این که تبعیض یکی از آنها، ترجیح بلامرجع است، به نظر می‌رسد که لازم باشد که یکی از آن عرف‌ها به عنوان معیار کیل و وزن، توسط طرفین قرارداد معین شود. عرف می‌تواند به طور کامل یک معیار اندازه‌گیری که در مورد کالایی سابقاً استفاده می‌شد را ابهام آور دانسته و برعکس معیار اندازگیری دیگری را، عامل تعیین به شمار آورد: مثلاً در خصوص گندم و جو، اگرچه در زمان نبی اکرم (ص) با پیمانه اندازه‌گیری می‌شدند، ولی امروزه به دلیل این که با پیمانه، از آن رفع جهالت نمی‌شود روش مذکور مورد استفاده نیست و حیوایات نیز از طریق وزن کردن معلوم می‌گردند.^۲ به طور کلی عرف در خصوص معلوم شدن هر عینی، معیاری را قرار می‌دهد مثلاً در خصوص لباس، مشاهده آن عرفاً برای تعیین ویژگی‌های آن کافی است در حالی که در خصوص عطر، مشاهده کفایت نمی‌کند و باید از طریق استشمام، علم به اوصاف آن حاصل شود، یا در خصوص خرید چیزی که طعم آن باید امتحان شود، از امام صادق (ع) سؤال شد که فرمودند: «بله باید [شخص خریدار] طعم آن را امتحان کند و نباید شخصی که مشتری نیست طعم شیء مذکور را بچشد». بنابراین می‌توان گفت که مشاهده دارای معنی عامی است که با آگاهی بر ویژگی‌های مورد معامله از طریق حواس اطلاق می‌شود، لذا شامل علم به مورد معامله از طریق بویایی، چشایی، شنوایی و لامسه نیز می‌گردد. نکته دیگر که اهمیت دارد این است که عرف، در توسعه معیارهای معلوم شدن مورد معامله تا حدی پیش می‌رود که جهالت و غرر از طرفین معامله مرتفع می‌گردد، ولی بیش از این به آن‌ها اختیار آزمودن مال هم دیگر را نمی‌دهد. به طور مثال عرفاً نمی‌توان هنگام خرید یک دستگاه سواری از کارخانه یا نمایشگاه اتومبیل، از طریق معینی رانندگی تا مسافت معین یا غیرمعینی بر اوصاف عین مزبور اطلاع حاصل کرد، زیرا چنین خریداری قبل از معامله تا

۱. «إطلاق الكيل والوزن والنقد ينصرف إلى معتاد بلد العقد لذلك البيع إن اُتحد فإن تعدد فالأغلب استعمالاً وإطلاقاً». العاملي، زين الدين (شهيد الثاني)، الروضة البهية في الشرح للমেة الدمشقية، المجلد الثاني ۴/۳، دارالتعارف للمطبوعات

بیروت، لبنان [بنا]، ص ۴۱۰.

۲. نجفی، همان منبع، ۴۲۶.

۳. مرجع پیش گفته، ص ۴۳۳.

اندازه ای حق دخل و تصرف در عین مورد معامله را دارد که رفع جهالت از وی گردد و عرف به وی بیش از این حقی را نمی‌دهد- البته مشخص شدن عیوب و وجود یا فقدان ضمانتنامه بعد از معامله بحث دیگری است که به اینجا ارتباطی ندارد- این امر متعارف از لحن قانونگذار در مواد ۳۴۲ و ۳۵۱ قانون مدنی نیز قابل استنباط است. با این حال می‌توان گفت که طرفین می‌توانند بر خلاف عرف مزبور تراضی و توافق نمایند. نهایتاً باید گفت که هر روشی که برای معلوم شدن عین معامله بکار گرفته می‌شود باید در قالب عرف محل توجیح باشد و اگر طرفین بخواهند از شیوه‌ای که در محل مرسوم نیست استفاده نمایند حتماً باید اولاً: برای آنها از طریق مورد تراضی، رفع جهالت گردد، ثانیاً روشی را که برخلاف عرف، جهت معلوم شدن عین مورد معامله انتخاب نموده‌اند در قرارداد خود درج نموده و یا این که بر آن تراضی نموده باشند. چنانچه ملاحظه می‌شود نقش عرف در معلوم شدن مورد معامله و شیوه‌های این امر و معیارهایی که طرفین برای امر مزبور از آن استفاده می‌نمایند غیرقابل انکار است و به جرعت می‌توان ادعا کرد که عرف بیش از تراضی طرفین در این امر نقش دارد و بهترین جایگزین برای حالتی است که طرفین سکوت کرده و خود را از پرداختن به مواردی که در عین ضرورت برای تشکیل قرارداد، در طول دوران‌های طولانی به عنوان عرف پایدار گشته‌اند، رهانیده‌اند.

منابع و مأخذ

الف) کتب

- ۱- امامی اسید حسن ، حقوق مدنی، جلد اول، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۳.
- ۲- امیری قائم مقامی، عبد المجید، حقوق تعهدات ، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۹.
- ۳- بازیگر، یدالله ، بیع و احکام راجع به آن، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۴- باقری، احمد، فقه مدنی عقود تملیکی بیع اجاره ، انتشارت سمت، چاپ اول، ۱۳۸۶ .
- ۵- بی آزار شیرازی، عبدالکریم، رساله نوین، جلد دوم، مسائل اقتصادی، ترجمه بخش هایی از تحریر الوسيله
- امام خمینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، چاپ هشتم، ۱۳۷۱
- ۶- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تئوری موازنه ، تهران، گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۷- حقوق اموال ، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸

۸- حقوق تعهدات، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۷.

۹- دانشنامه حقوقی، گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۱۰- دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت، جلد اول، بنیاد استاد، چاپ اول، ۱۳۵۷.

۱۱- صد پژوهش در روش تحقیق علم حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۱۲- مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد اول و چهارم، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱.

۱۳- حائری (شاه باغ)، سید علی، شرح قانون مدنی، جلد اول و دوم، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۱۴- دهخدا، علی اکبر لغت نامه، جلد هفدهم، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۳۵.

۱۵- زراعت، عباس، قواعد فقه مانی، انتشارات جنگل، ۱۳۸۸.

۱۶- ستوده تهرانی، حسن، حقوق تجارت، جلد چهارم، نشر دادگستر، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۹.

۱۷- شهیدی، مهدی آثار قراردادهای، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۱۸- تشکیل قراردادهای و تعهدات، انتشارات مجد، ۱۳۸۱.

۱۹- جزوه درس حقوق مدنی، انتشارات دانشکده حقوق شهید بهشتی، ۱۳۷۷.

۲۰- حقوق مدنی ۳، تعهدات، انتشارات مجد، ۱۳۸۰.

۲۱- سقوط تعهدات، نشر کانون وکلای دادگستری، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۲۲- عقود معین (۱) حقوق مدنی ۱، انتشارات مجد، چاپ ششم، ۱۳۸۵.

۲۳ - صفایی، سیدحسین، دوره مقدماتی حقوق، قواعد عمومی قراردادها، جلد دوم، نشر میزان، ۱۳۸۲.

۲۴ - عبده بروجردی، محمد حقوق مدنی، تهران، چاپ محمد علی علمی، ۱۳۳۹

۲۵ - کلیات حقوق اسلامی، تهران، انتشارات وعظ و تبلیغ اسلامی، ۱۳۳۵

۲۶ - عدل، مصطفی حقوق مدنی، به کوشش محمدرضا بندرچی، انتشارات بحر العلوم، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۲۷ - علامه حائری، علی، آثار قبض در حقوق ایران، انتشارات تابان، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۸ - عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، جلد اول، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۳

۲۹ - فصیحی زاده، علیرضا اذن و آثار حقوقی آن، انتشارات تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۳۰ - قاسم زاده، سیدمرتضی، حقوق مدنی اصول قراردادها و تعهدات، نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

مرکز آموزش علمی کاربردی
سازمان همکاری و حمایت معنوی
تهران



بنیاد علمی قانون یار برگزار می کند

با همکاری و حمایت معنوی
مرکز آموزش علمی- کاربردی سازمان همکاری و شهرداری های استان اصفهان



همایش ملی

علمی- پژوهشی فقه و حقوق اسلامی



دکتر بهنام اسدی

مسئول برگزاری

ارکان کلیدی همایش

محور های همایش:

پدیرش مقاله در تمامی زمینه های علوم تربیتی و روان شناسی (تمامی گرایش ها)، برنامه ریزی درسی، علوم مشاوره، فلسفه تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش، آموزش الکترونیک، برنامه ریزی آموزش عالی، علوم اجتماعی، فرهنگ، هنر (تمام گرایش ها)، ارتباطات اسلامی و سایر موضوعات مرتبط با علوم انسانی

دبیر اجرایی همایش:
دکتر امین امیریان فارسانی
رئیس هیات داوران:
دکتر سعید سامانی مجد
رئیس شورای سیاست گذاری:
دکتر سعید خردمندی

۱۳۹۸ بهمن ماه ۱۵

اصفهان سالن اجلاس دانشگاه



پایگاه های نمایه کننده مقالات همایش

Sponsored and Indexed by
CIVILICA
We Respect the Science

T
PBIN.com
Sponsored And Indexed

همایش های ایران
Symposia

CONF
PAPER

کنفرانس
CONFERENCE
www.conference.com

مؤسسه علمی کاربردی
مؤسسه علمی کاربردی
مؤسسه علمی کاربردی



جهت چاپ مقالات خود در دیگر همایش های قانون یار
کافیست فایل word مقاله خود را به همراه
شماره تماس به آدرس ایمیل زیر ارسال نمایید

phdsara@yahoo.com

ارسال مقاله در واتس آپ یا تلگرام به شماره

09100636002

همایش های علمی و پژوهشی، هر ساله در دو نوبت برگزار می شود

www.olomensani.IR

دبیر خانه همایش: تهران، میدان انقلاب، خ منیری جاوید، کوچه مینا، پلاک ۲۹، طبقه سوم

واحد مشاوره ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹ - ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۲۶ واحد صدور مدرک ۰۲۱۴۴۴۴۱۷۶۴

همایش علمی پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، موسسه قانون یار، مرکز علمی کاربردی سازمان همکاری شهرداری اصفهان، بهمن ۱۳۹۸